

بیماری طاعون در عصر صفوی

طاعون از جمله بیماری های خطرناک و اضطراب آوری بود که در ایران عصر صفوی بروز یافته و تلفات زیادی به همراه داشت. با توجه به اولویت گزارش مسائل سیاسی در منابع تاریخی، پرداختن به مسائل اجتماعی همچون شیوع بیماری ها چندان مورد التفات نبوده است و اگر ذکری از بیماری ها به میان آمده اغلب به صورت بسیار اندک به شیوع و تلفات جمعیتی آن اشاره شده است که در این بین دو بیماری طاعون و وبا به سبب تلفات زیاد، از اهمیت بیشتری برخوردار بودند و در اغلب منابع توأمان مورد اشاره قرار گرفته اند.

اطلاعاتی که منابع تاریخی از شیوع طاعون و تلفات آن در عصر صفوی به دست می دهند در ارتباط مستقیم با تختگاه سیاسی است و جالب این که با تغییر مرکز سیاسی، گزارش های مربوط به شیوع طاعون نیز تغییر یافته است. نخستین اطلاعات درباره شیوع طاعون در اواخر حکومت آق قویونلوها و برآمدن حکومت صفوی را روزبهان خنجی به دست می دهد، او در ذکر وقایع سال های ۸۹۲، ۸۹۳ و ۸۹۵ به بروز طاعون و مرگ تعداد زیادی در تبریز، اشاره کرده است، گزارش منابع دیگر این موضوع را تأیید می کند. برای دوره شاه اسماعیل اول (۹۰۵-۹۳۰) اطلاعات چندانی در دست نیست، تنها به بروز طاعون در سال ۹۰۸ اشاره شده است که در عراق و فارس تلفات جمعیتی زیادی به دنبال داشت نتیجه متعاقب بروز طاعون، پیدایش قحطی و ناامنی راه ها در مناطق مذکور بود. برای دوره سلطنت شاه طهماسب تا برآمدن شاه عباس (۹۳۰-۹۹۶ ق) اطلاعات بهتری وجود دارد. طاعون سال ۹۴۳ گیلان به فوت والی آن سلطان حسن بن کارکیا خان احمد منجر شد؛ گزارش های مختلفی به بروز طاعون در سال ۹۴۶ در تبریز و فوت تعداد زیادی از اهالی شهر اشاره داشته اند.

عدم توجه حکومت در این دوره نسبت به بهداشت و سلامت افراد، عامل مهمی در افزایش تعداد قربانیان بود، تنها اقدام خاندان حکومتی به هنگام بروز طاعون، ترک شهر و یا عدم ورود بدان تا سپری شدن کامل بیماری بود. شاه طهماسب در سال ۹۵۱ با شنیدن خبر شیوع طاعون در تبریز تا زمان رفع کامل بیماری به شهر برگشت. بروز طاعون در سال های ۹۵۲، ۹۵۵ و ۹۵۶ در شهر تبریز، به سال ۹۵۸ در اردوی شاه طهماسب، سال ۹۶۴ در عراق عرب و اصفهان و در سال ۹۸۰ در برخی بلاد گزارش شده است. طاعون وحشتناک سال ۹۸۱ در اردبیل و نواحی اطراف آن، جان حدود سی هزار نفر را گرفت، این کشتار چنان بالا بود که اغلب منابع تاریخی عصر صفوی، بدان اشاره کرده اند. به مانند امور سیاسی، با تغییر تختگاه سیاسی از تبریز به قزوین در دوره شاه طهماسب، شیوع طاعون در آن شهر به سال ۹۸۵ گزارش شده است. طاعون و وبا سال ۹۸۸ در بلاد آذربایجان و شهر تبریز جان شش هزار نفر را گرفت و به سال ۹۸۹ در قم در مدت



سه ماه، قریب به پنج شش هزار نفر را در کرام مرگ فرو برد، عدم شناسایی مرض، عامل این کشتار بود؛ چون در ولایت طاعون کمتر می شد، مردم در اوایل حال راه بدان نمی بردند آخر واقف گشته مردم شهر بالتمام متفرق شدند...

برای فاصله زمانی برآمدن شاه عباس تا سقوط صفویه (۹۹۶-۱۱۳۵ ق) به بروز طاعون و وبا در برخی سال ها اشاره شده است. شیوع طاعون به سال ۱۰۰۱ ق قزوین و به سال ۱۰۰۲ در اصفهان، ضمن آن که موجب فوت تعداد کثیری گردید، تلفات اقتصادی زیادی نیز به همراه داشت. دومین فاجعه سهمگین شیوع طاعون نیز در سال ۱۰۳۴ در محال اردبیل، خلخال، سراب و ارس روی داد که قریب به صد هزار نفر فوتی به همراه داشت، در اردبیل تعداد فوتی ها به بیست هزار نفر می رسید که این آمار، باعث تعجب پیران منطقه گردید، آن ها چنین چیزی را در عمرشان و در آن منطقه ندیده بودند. شیوع طاعون در سال ۱۰۴۴-۱۰۴۵ ق قزوین، آذربایجان و عراق عرب، منجر به فوت تعداد زیادی از افراد گردید که این کشتار در بغداد شدیدتر بود. سال بعد یعنی ۱۰۴۶ این بیماری دوباره در اردبیل شیوع یافت. گزارش های دیگری به بروز طاعون در دوره شاه سلیمان و نیز هنگام سقوط حکومت صفویه اشاره نموده اند.

بروز و شیوع بیماری های طاعون و وبا یکی از مهم ترین دلایل فوت زودرس افراد در عصر صفوی محسوب می شود. عدم توجه حکومت به سلامت و بهداشت مردم و کم توجهی عامه مردم به برخی مسائل بهداشتی در همه گیری بیماری های مسری بی تأثیر نبود. برای مثال حمل جسد برای دفن در اماکن متبرکه به هنگام بروز وبا و طاعون، یکی از علل شیوع این بیماری بود. گزارش هایی این موضوع را تأیید می کند. در سال ۹۸۵ با صدور فرمانی این کار ممنوع اعلام شد: «حکم قضا نفاذ شرف صدور یافت که میت و مردم بیمار را از قزوین به قم نبرند و اگر کسی پنهانی بدان اقدام نماید سیاست نمایند». هم چنین عامل اصلی بروز طاعون سال ۹۸۹ در قم، حمل اجساد تعدادی از فوت شدگان طاعون در تبریز برای دفن در قم بود. بدین صورت ملاحظه می شود که عدم رعایت بهداشت، موجب بروز طاعون در مناطق دیگر شده، تلفات جمعیتی، قحطی و نابسانانی های اقتصادی فراوانی به دنبال داشت. ■

ادامه دارد...

منبع: طاعون در ایران عصر صفوی / محمدعلی پرخو، جواد علی پور سیلاب.

نگاهی به وضعیت بیمارستان هادر دوران صفوی



بدینی مردم به دارالشفای

ادویه و هم چنین درمانگاه مربوط به بیمارستان سرپایی، از قسمت های اساسی بیمارستان ها بود. در این بیمارستان ها افراد اعم از پزشک، جراح، کحال، شکسته بند، داروساز (عطار)، پرستار، رخت شوی، آشپز، نگهبان و سایر خدمه فعالیت داشتند. معمولاً در کنار بیمارستان، مسجدی هم برای انجام دادن فرایض دینی کارکنان و بیماران بهبود یافته بنا می شد و فردی روحانی آن را اداره می کرد. در کنار برخی از بیمارستان های بزرگ، قبرستانی یافت می شد که در آن بیماران فوت شده بی سرپرست را دفن می نمودند. معمولاً یکی از پزشکان معروف و مورد اعتماد حکومت، به ریاست بیمارستان گمارده می شد.

عمده ترین قسمت بیمارستان ها، بخش های بیماری های داخلی، عفونی و بیماری های واگیر و هم چنین اسهال خونی بود که پزشکان در آن فعالیت داشتند. در این جا مقصود از طبیب، پزشک عمومی است که همه بیمارها را درمان می نمود به جز آن هایی که نیاز به

بیمارستان سیار صفوی

در تشکیلات سپاه صفوی، بیمارستان سیاری وجود داشت که در آن جابه درمان مجروحان جنگی می پرداختند و در زمان صلح، لشکریان بیمار را معالجه می کردند. در تاریخ عالم آرای عباسی از حکیم ابونصر گیلانی و میرزا محمد شیرازی به عنوان طبیب یاد شده است. قاضی احمد بن شرف الدین قمی در خلاصه التواریخ، از بیماری و مرگ بهرام میرزا پسر شاه اسماعیل در کردستان یاد کرده و گفته که حکیم عمادالدین طبیب در آن جا حضور داشت. ابن نکتته می رساند که حکیم نام برده نیز مدتی طبیب بیمارستان اردوی شاه طهماسب بوده است. در تاریخ عالم آرای عباسی از حکیم سیف الدین مظفر کاشانی و پسرش به عنوان پزشکان اردوی شاه عباس اول، یاد شده است. بی شک در همه دوران صفویه و هم چنین دوره های پیشین و بعدی ایران، همواره به نوعی بیمارستان نظامی وجود داشته است. در دوره صفویه در شهرهای ایران، بیمارستان هایی وجود داشته، اما از این بیمارستان ها تنها آن هایی که به مساجد و اماکن مقدسه وابسته بودند، فعالیت داشتند و از بقیه چنان که باید و شاید استفاده ای به عمل نمی آمده است. ■

منبع: وضعیت پزشکی و بیمارستان های ایران در عصر صفوی / دکتر کیوان لولویی، شیرین احمدی / فصلنامه علمی، تخصصی سخن تاریخ، ش ۶، ص ۱۷، تابستان ۱۳۹۱



داشت. حکیم سیف الدین به فرزاندگی و مهارت در پزشکی معروف بود و اطرافیان شاه اردمان می کرد. او در عین حال طبیب بیمارستان های ثابت اصفهان و اردوی شاه نیز بود. حکیم سیف الدین در سال ۱۰۰۶ شمسی، در سلطانیه در اردوی شاه عباس درگذشت و شغل او به پسرش اعطا شد. ■

منبع: وضعیت پزشکی و بیمارستان های ایران در عصر صفوی / دکتر کیوان لولویی، شیرین احمدی / فصلنامه علمی، تخصصی سخن تاریخ، ش ۱۷، تابستان ۱۳۹۱

ایران آمدند. بی شک در زمان شاه عباس اول، وضعیت بیمارستان های ایران بهتر از این بوده است. جان فریب، جراح انگلیسی شرکت هند شرقی که در بازگشت از بمبئی در سال ۱۰۵۵ شمسی به ایران آمد و از اصفهان بازدید کرد، در یادداشت های خود مطالب زیادی درباره مساجد، مدارس و کلیساهای اصفهان نوشته است، ولی از بیمارستان های آن سخنی نمی گوید.

درآمد بیمارستان ها از مکان های موقوفه ای تأمین می شد که همراه بیمارستان ها ایجاد شده بود. این وقفیات شامل خانه ها، حمام ها، بازارها، مغازه ها، زمین ها و کاریزها بود. این درآمدها برای تأمین حقوق کارکنان بیمارستان ها، هزینه های غذا، بستر و پوشش، داروها، وسایل لازم و تعمیرات بیمارستان ها به کار می رفت. گاهی در بیمارستان ها، درآمد مشخصی صرف هزینه معین می شد. مثلاً شاه عباس اول برای تأمین حقوق کارکنان بیمارستان اصفهان، کاروان سرای مس گران را وقف کرده بود. بیمارستان زیر نظر سلطان یاحاکم وقت را، یک مدیر یا متولی اداره می کرد. رئیس بیمارستان معمولاً پزشک بود و گاهی چند معاون داشت. این پزشکان می بایست بیماران بستری را همه روزه عیادت می کردند و در مواقع لزوم، میان خود درباره بیمارمان مبتلا به بیماری های سخت به بحث می پرداختند یا به معارفتی مشاوره پزشکی می کردند. بیمارستان ها در شهرها، نه تنها جایگاه درمان یا بستری کردن بیماران بود، بلکه نقش فرهنگی گسترده ای را در جامعه ایفا می کرد و در آن ها کتابخانه ای حاوی کتاب های شناخته شده پزشکی یافت می شد. بیمارستان ها معمولاً جنبه مذهبی نیز داشت و در میان کارکنان آن ها یک نفر پیش نماز، یا قاری قرآن مجید هم بود و به بیماران با سواد یک جلد کلام الله مجید هدیه داده می شد. در کنار بیمارستان های بزرگ، یک مدرسه مذهبی به نام مدرسه دارالشفایا یک مسجد وجود داشت.

بیمارستان های کهن و مجهز، به دو قسمت مردان و زنان تقسیم شده بود و در هر یک از آن ها به ویژه در قسمت مردان بخش های زیر وجود داشت: بیماری های داخلی، بیماری های گوارشی به ویژه اسهال خونی، بیماری های واگیر، جراحی و درمان زخم ها و شکستگی استخوان ها، بیماری های چشم و بیماری های روانی. داروخانه بایست

گردآوری: فرزانه قدرنیز

تشکیلات پزشکی در عصر صفوی، انسجام خاصی داشت. با توجه به نقش مهمی که پزشکان این دوران، حتی در تصمیم گیری های سیاسی داشتند، می توان تصور کرد که دانش پزشکی در این دوران، از جایگاه ویژه ای برخوردار بوده است. کشفیات چندانی در پزشکی این دوره به چشم نمی خورد. روند پزشکی، همان روند سنتی ادوار گذشته بوده است که به آهستگی مسیر خویش را می پیمود. وضعیت بیمارستان های ایران به ویژه پس از مرگ شاه عباس اول نابسامان تر از روزهای گذشته گردید. مردم در این روزگار، خاطره خوشی از بیمارستان ها نداشتند. معمولاً بیمار را در خانه بستری می کردند و پزشک را به عیادت او می آوردند و اگر برای این کار تمکن مالی کافی وجود نداشت، بیمار را بر چهارپایی سوار می کردند و او را به خدمت پزشک می آوردند. با توجه به این که بسیاری از علوم و هنرها در عصر صفوی متحول شد، اوضاع بیمارستان ها تغییر چندانی نیافت. مردم به دارالشفاه بدمین بودند و به هیچ وجه حاضر نبودند بیمارشان را به این گونه بیمارستان ها ببرند. دلیل اصلی آن هم کمبود امکانات و کم توجهی به بیمار بود.

تأثرپذیری فرانسوی که بین سال های (۱۰۱۱-۱۰۴۷ شمسی در دوران شاه صفی ۱۰۰۶-۱۰۲۰ ش) چندین بار به ایران سفر کرده بود، درباره وضع بد بیمارستان های ایران می گوید: «در ایران به هیچ وجه مرخصخانه خوب برای بیماران چنان چه در اروپا دیده نمی شود. اگر کسی بضاعت نداشته باشد که طبیب به خانه بیاورد، سوار الاغی می شود و سه چهار نفر او را روی الاغ نگاه می دارند، دستمالی یا شالی دور گردن می پیچد که علامت بیماری است و به این حالت به منزل طبیب می رود.

شاردن جهانگرد فرانسوی در این باره می گوید: «در شهرهای بزرگ ایران بیش از یک بیمارستان وجود ندارد و در شهرهای دیگر اصلاً بیمارستانی یافت نمی شود. ایرانیان هنگام صحبت از بیمارستان که دارالشفایا خوانده می شود، به ریشخند چنین گویند: «دارالشفایا دارالموت است». البته او از بیمارستان ها یا خسته خانه های تبریز تعریف می کند. این مسافران در دوران انحطاط صفویه به

تاریخ

بیمارستان اصفهان در عصر صفوی

علت رابی توجهی به بیماران و دیوانگان ذکر می کند. از گفته شاردن چنین برمی آید که درمانگاه بیمارستان شاه عباس همه روزه بیماران سرپایی را می پذیرفت و طبیب به درمان آن ها مشغول بود و وضعیت نابسانان بیمارستان مربوط به بیماران یادیوانگان بستری بود.

رافائل در کتابش (تالیف ۱۰۳۹ ش) درباره یکی از بیمارستان های اصفهان مطلبی می نویسد که مویذ گفته های شاردن است: «بنای آن چهار گوش و اتاق های متعدد داشت، اما کمتر مردم به آن مراجعه می کردند. به وقتی، فقط یک نفر هلندی و یک نفر دیوانه که دست هایش را با زنجیر به میخ دیوار بسته بودند در آن بستری بودند. مردم اصولاً به بیمارستان اعتقادی نداشتند.»

انگلبرت کمپفر جهانگرد، محقق و پزشک آلمانی در زمان شاه سلیمان صفوی، بین سال های ۱۰۶۲-۱۰۶۱ شمسی در ایران اقامت داشت. او از معماری زیبای بیمارستان اصفهان چنین تعریف کرده است:

در دوران صفویه، نخستین بار شاه عباس اول بیمارستانی در اصفهان ساخت. بیمارستان شاه عباس در زمان او بیمارستان بسیار مهمی بود اما پس از مرگش وضعیت خوبی نداشت. شاردن فرانسوی در این باره گوید: «شاه عباس، بیمارستانی در اصفهان ساخت و کاروان سرای مس گران را نیز هم زمان با آن ساخت تا درآمد آن صرف بیمارستان شود. این بیمارستان در اطراف باغی واقع شده بود و هشتاد اتاق داشت، اما هیچ گاه در آن بیماری به جز چند دیوانه زنجیر شده ندیده ام.»

سپس درباره پزشک، داروساز بیمارستان و سایر کارکنان آن بحث می کند و می گوید: «جراح در میان کارکنان بیمارستان وجود ندارد. چون در مشرق زمین، جراحی فن ویژه ای نیست و جراحی های کوچک، توسط سلمانی ها انجام می گیرد. در ضمن به خاطر خوبی آب و هوا، زخم ها به سرعت بهبود می یابند.» او تعداد بیماران بیمارستان اصفهان را اندک دانسته،